



عکس: شانا

اعم از عرب بومی و غیربومی و استقرار آنها در جاهای مختلف برای حفظ امنیت عمومی کار خیلی بزرگی بود که الحمدلله توفیقش را در آن مقطع پیدا کردیم. آن زمان چون سپاه تشکیل نشده بود، ما از نیروهای کمیته استفاده می‌کردیم که سه کمیته وجود داشت: کمیته صحرا که یکی از برادران عرب اهوازی آن را اداره می‌کرد، کمیته‌ای که یکی از ارتشی‌ها به نام گروهیان صادقی آن را اداره می‌کرد و از بچه‌های پادگان و نیروی دریایی تشکیل شده بود و کمیته‌ای هم که اعضای آن بعداً هسته مرکزی سپاه را تشکیل دادند که آقایان سخیراوی، منصور عجم، شمخانی، سیدمحمود موسوی، محمد طاهری، حسین علم‌الهدی، علی علم الهدی و کاظم علم‌الهدی عضو آن بودند. این‌ها از بچه‌های حزب‌اللهی بودند و فرماندهی عملیاتی و لجستیکی آنها برعهده مرحوم عبد‌الوهاب سخیراوی بود. از نظر فکری هم حسین علم‌الهدی و کاظم علم‌الهدی آنها را رهبری می‌کردند.

تولید و صادرات دوباره نفت

به محض اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد و استقرار اولیه نیروهای انقلاب صورت گرفت، بچه‌های آبادان با کمک خود آقای کیابوش و آیت‌الله جمعی، سریع سیستم تولید و صدور نفت را راه‌اندازی کردند تا اقتصاد کشور راه بیفتد. مسائل فنی و موانعی را که به‌طور مصنوعی ایجاد شده بود تا اعتصاب شکل بگیرد، برطرف کردند و سیستم آماده کار شد. تأسیسات هم آسیب ندیده بود. زمانی که فرماندار

روز ارتش چگونه تعیین شد؟

از حضرت امام تقاضا کردیم که روزی را به اسم روز ارتش اعلام کنند تا ارتشی‌ها در شهر رژه بروند و مردم با گل به استقبال آنها بروند و با شعار دادن و پاشیدن نقل و شیرینی بیایند و آشتی کنند؛ برای اینکه برای حفظ تمامیت ارضی کشور و استقلال کشور و پیشگیری از خطرات خارجی احتمالی و برقراری امنیت در درون کشور لازم است تا بدنه ارتش همراه مردم باشند. حتی اگر امکان داشته باشد از بعضی افسران ارتش در سطوح بالا استفاده بشود. ما این پیشنهاد را که خدمت حضرت امام دادیم، حضرت امام (ره) سؤال کردند این موضوع را چه کسی پیشنهاد داده است، همراهان گفتند که آقای ابراهیمی اصل، فرماندار اهواز، امام انگشتری به من دادند و من هم دست حضرت امام را بوسیدم. حضرت امام به آقای اشرافی فرمودند تقویم را بیاورد و بعد از ورق زدن چند صفحه روز ۲۹ فروردین را به عنوان روز ارتش تعیین کردند. من به اندازه یک بمب اتم انرژی گرفتم که می‌شود ایده‌ای ارائه داد که مورد پذیرش قرار بگیرد و به آن عمل شود. روز ۲۹ فروردین اتفاق بزرگی افتاد که آن محصول همفکری مشترک آقای کیابوش، سرهنگ حقیقی، عبدالهادی کرمی و اینجانب بود.

این پیشنهاد را که خدمت حضرت امام دادیم، حضرت امام(ره) سؤال کردند این موضوع را چه کسی پیشنهاد داده است. همراهان گفتند که آقای ابراهیمی اصل، فرماندار اهواز، امام انگشتری به من دادند و من هم دست حضرت امام را بوسیدم. حضرت امام به آقای اشرافی فرمودند تقویم را بیاورد و بعد از ورق زدن چند صفحه روز ۲۹ فروردین را به عنوان روز ارتش تعیین کردند. من به اندازه یک بمب اتم انرژی گرفتم که می‌شود ایده‌ای ارائه داد که مورد پذیرش قرار بگیرد و به آن عمل شود. روز ۲۹ فروردین اتفاق بزرگی افتاد که آن محصول همفکری مشترک آقای کیابوش، سرهنگ حقیقی، عبدالهادی کرمی و اینجانب بود.

استاندار شدن دریاوار مدنی

آیت‌الله سیدمحمدعلی موسوی جزایری که امام جمعه اهواز بود و خدمات زیادی هم در زمان جنگ انجام داده است، نقش اصلی را در استاندار شدن مدنی در خوزستان ایفا کرد. او وقتی برای تعیین استاندار به تهران آمده بود، با تیمسار دریاوار دکتر سید احمد مدنی ملاقات داشت و مجذوب شخصیت وی شده بود. در بازگشت جلسه‌ای با ما داشت و گفت: آقای تیمسار دریاوار، دکتر سیداحمد مدنی، هم دکتر و استاد دانشگاه و هم سید و روحانی زاده است و وزیر دفاع و فرمانده نیروی دریایی بوده است. من به تهران رفتم و ایشان را راضی کردم که استانداری خوزستان را قبول کند. ایشان سطحش بالاتر از استانداری خوزستان است و اگر قبول کند که به استان ما بیاید، خیلی خوب می‌تواند استان را اداره کند. واقعیتش این است که چون مدنی در کابینه دولت موقت مهندس بیازرگان، وزیر دفاع و فرمانده نیروی دریایی بود و از طرفی چون روحانی زاده بود ما فکرمی کردیم حتماً بررسی‌هایی شده است و حتماً ضابطه‌هایی برای انتخاب استاندار وجود دارد. البته نمی‌دانستیم چه کسی باید استاندار را تأیید یا تعیین کند. فکرمی کردیم شورای انقلاب یا وزارت کشور تصمیم گرفته است و پشت پرده قضیه را خیلی نمی‌دانستیم. به هرحال دعوت کننده و کسی که رفت و مدنی را به عنوان استاندار به خوزستان آورد و جا انداخت، آیت‌الله موسوی جزایری روز ارتش را دادیم. گفتیم ارتش روی مردم اسلحه گرفته و شلیک کرده است، در ۱۷ شهرویر تعداد زیادی شهید شده‌اند و در سایر حوادث سطح شهر ارتش و مردم رو به روی هم ایستاده‌اند. برای اینکه فضا عوض بشود و خصومت‌ها خاتمه یابد و آشتی بین مردم و ارتش به وجود بیاید، به بخشش و عفو نیاز است. بعد هم از حضرت امام تقاضا کردیم که روزی را به اسم روز ارتش اعلام کنند تا ارتشی‌ها در شهر رژه بروند و مردم با گل به استقبال آنها بروند و با شعار دادن و پاشیدن نقل و شیرینی بیایند و آشتی کنند؛ برای اینکه برای حفظ تمامیت ارضی کشور و استقلال کشور و پیشگیری از خطرات خارجی احتمالی و برقراری امنیت در درون کشور لازم است تا بدنه ارتش همراه مردم باشند. حتی اگر امکان داشته باشد از بعضی افسران ارتش در سطوح بالا استفاده بشود. ما

آیت‌الله العظمی وحید خراسانی تلمذ کرد. پس از دستگیری حضرت امام و قیام مردمی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ همراه پدرش، همگام با سایر علما و مردم به این اقدام رژیم واکنش نشان دادند و در جمع روحانیون متخصص در جوار مرقد حضرت عبدالعظیم در شهرری و منزل آیت‌الله میلانی واقع در تهران حاضر شدند. وی پس از آنکه در سال ۱۳۵۳ در اهواز مستقر شد، آیت‌الله پسندیده (به وکالت از طرف امام خمینی) او را به عنوان نماینده حضرت امام در اهواز منصوب کرد و از آن پس زندگی سیاسی وی وارد مرحله جدیدی شد. او به عنوان نماینده امام مبارزات سیاسی خود را با جدیت بیشتری دنبال کرد و برای برگزاری مجالس سخنرانی و دعوت از خطبای بزرگ در بازار و دانشگاه بسیار کوشید و در این راه شجاعانه در مقابل فشارهای ساواک ایستادگی کرد. وی در دوران مبارزات خویش در اهواز، با آیت‌الله ربانی املشی، که رژیم او را به شوشتر تبعید کرده بود، و سایر علمای مبارز چون حاج شیخ حسن طاهری و آیت‌الله یزدی ارتباط تنگاتنگی برقرار کرد و مبارزات سیاسی خود را با همکاری و همفکری آن‌ها دنبال کرد. در واپسین روزهای پیروزی انقلاب اسلامی آیت‌الله جزایری مبارزات سیاسی خود را در قالب برگزاری مراسم در حسینیه اعظم اهواز، در واکنش به درگذشت آیت‌الله مصطفی خمینی، درج مقاله توهین‌آمیز به حضرت امام خمینی در روزنامه اطلاعات، حمله به طلاب در بالاتر از استانداری خوزستان است و اگر قبول کند که به استان ما بیاید، خیلی خوب می‌تواند استان را اداره کند. واقعیتش این است که چون مدنی در کابینه دولت موقت مهندس بیازرگان، وزیر دفاع و فرمانده نیروی دریایی بود و از طرفی چون روحانی زاده بود ما فکرمی کردیم حتماً بررسی‌هایی شده است و حتماً ضابطه‌هایی برای انتخاب استاندار وجود دارد. البته نمی‌دانستیم چه کسی باید استاندار را تأیید یا تعیین کند. فکرمی کردیم شورای انقلاب یا وزارت کشور تصمیم گرفته است و پشت پرده قضیه را خیلی نمی‌دانستیم. به هرحال دعوت کننده و کسی که رفت و مدنی را به عنوان استاندار به خوزستان آورد و جا انداخت، آیت‌الله موسوی جزایری روز ارتش را دادیم. گفتیم ارتش روی مردم اسلحه گرفته و شلیک کرده است، در ۱۷ شهرویر تعداد زیادی شهید شده‌اند و در سایر حوادث سطح شهر ارتش و مردم رو به روی هم ایستاده‌اند. برای اینکه فضا عوض بشود و خصومت‌ها خاتمه یابد و آشتی بین مردم و ارتش به وجود بیاید، به بخشش و عفو نیاز است. بعد هم از حضرت امام تقاضا کردیم که روزی را به اسم روز ارتش اعلام کنند تا ارتشی‌ها در شهر رژه بروند و مردم با گل به استقبال آنها بروند و با شعار دادن و پاشیدن نقل و شیرینی بیایند و آشتی کنند؛ برای اینکه برای حفظ تمامیت ارضی کشور و استقلال کشور و پیشگیری از خطرات خارجی احتمالی و برقراری امنیت در درون کشور لازم است تا بدنه ارتش همراه مردم باشند. حتی اگر امکان داشته باشد از بعضی افسران ارتش در سطوح بالا استفاده بشود. ما

شکل‌گیری غائله خوزستان و خلق عرب

درباره غائله خلق عرب چند اشتباه استراتژیک صورت گرفته بود. یکی اینکه وقتی از یاسر عرفات دعوت کردند و به ایران آمد، در خوزستان، خصوصاً شهرهای اهواز و شادگان، از او استقبال خیلی سنگینی شد. دوم اینکه جبهه تحریر خوزستان به وجود آمده بود و تعدادی از جوان‌های تندروی عرب دنبال این بودند که در آن اوضاع، خوزستان را منفک کنند و یک کشور مستقل عربی برای خودشان درست کنند. الگویشان هم این بود که ما هم مثل کویت، امارات و بحرین برای خودمان یک کشور مستقل داشته باشیم و دنبال این کار بویوند. اسم افراد یادم نیست ولی یکی دو نفر از سران تئوریسین که در فلسطین بودند، با یکی دو نفر در عراق مرتبط شده بودند و در شادگان جلسات داشتند. من تعدادی از بولتن‌های آن موقع را دارم که خبرگزاری جمهوری اسلامی درست می‌کرد و چنین اطلاعاتی ارائه کرده و اسامی آنها را هم گفته بود. آنها آزادانه می‌توانستند رفت وآمد کرده و فعالیت‌ها را سازمان‌دهی کنند. یکی دو پادگان در عراق بود که عرب‌ها به آنجا می‌رفتند و آموزش نظامی و ایدئولوژیک می‌دیدند. در جبهه تحریر خوزستان حرکت حساب شده‌ای برای تجزیه خوزستان وجود داشت. در رابطه با آنجا در جزیره میو، آبادان، خرمشهر و اهواز خلق عرب به دلایل مختلفی بهانه‌ها پیدا می‌کردند و تظاهرات مختلفی راه می‌انداختند. گاهی طول تظاهرات خیابانی شان دوسه کیلومتر بود و حتی تیراندازی هم می‌کردند. یکی دو بار هم در میدان ورزشی در اهواز جمع شدند و خواسته‌هایی داشتند. در این جریان‌ات نقش شیخ محمد کرمی و شیخ علی کرمی و تعدادی از آقایان روحانی اهواز



آن زمان چون سپاه تشکیل نشده بود، ما از نیروهای کمیته استفاده می‌کردیم که سه کمیته وجود داشت: کمیته صحرا که یکی از برادران عرب اهوازی آن را اداره می‌کرد، کمیته‌ای که یکی از ارتشی‌ها به نام گروهیان صادقی آن را اداره می‌کرد و از بچه‌های پادگان و

نیروی دریایی تشکیل شده بود و کمیته‌ای هم که اعضای آن بعداً هسته مرکزی سپاه را تشکیل دادند که آقایان سخیراوی، منصور عجم، موسوی، محمد طاهری، حسین علم‌الهدی، علی علم‌الهدی و کاظم علم‌الهدی عضو آن بودند. این‌ها از بچه‌های حزب‌اللهی بودند و فرماندهی عملیاتی و لجستیکی آنها برعهده مرحوم عبدالوهاب سخیراوی بود. از نظر فکری هم حسین علم‌الهدی و کاظم علم‌الهدی آنها را رهبری می‌کردند



برش

انتخاب اشتباه استاندار خوزستان

آیت‌الله سیدمحمدعلی موسوی جزایری که امام جمعه اهواز بود و خدمات زیادی هم در زمان جنگ انجام داده است، نقش اصلی را در استاندار شدن مدنی در خوزستان ایفا کرد. او وقتی برای تعیین استاندار به تهران آمده بود، با تیمسار دریاوار دکتر سیداحمد مدنی ملاقات داشت و مجذوب شخصیت وی شده بود. در بازگشت جلسه‌ای با ما داشت و گفت: آقای تیمسار دریاوار، دکتر سیداحمد مدنی، هم دکتر و استاد دانشگاه و هم سید و روحانی زاده است و وزیر دفاع و فرمانده نیروی دریایی بوده است. من به تهران رفتم و ایشان را راضی کردم که استانداری خوزستان را قبول کند. ایشان سطحش بالاتر از استانداری خوزستان است و اگر قبول کند که به استان ما بیاید، خیلی خوب می‌تواند استان را اداره کند. واقعیتش این است که چون مدنی در کابینه دولت موقت مهندس بیازرگان، وزیر دفاع و فرمانده نیروی دریایی بود و از طرفی چون روحانی زاده بود ما فکرمی کردیم حتماً بررسی‌هایی شده است و حتماً ضابطه‌هایی برای انتخاب استاندار وجود دارد. البته نمی‌دانستیم چه کسی باید استاندار را تأیید یا تعیین کند. فکرمی کردیم شورای انقلاب یا وزارت کشور تصمیم گرفته است و پشت پرده قضیه را خیلی نمی‌دانستیم. به هرحال دعوت کننده و کسی که رفت و مدنی را به عنوان استاندار به خوزستان آورد و جا انداخت، آیت‌الله موسوی جزایری بود. به نظر من این انتخاب اشتباه استراتژیکی بود و آقای موسوی جزایری هم خودش بعداً در یک جلسه خصوصی به ما گفت که اشتباه کرده است.

برای آرام کردن و خنثی کردن توطئه‌ها خیلی مؤثر بود.

انتقال آل شبیر خاقانی به قم

یکی از مسائل مهمی که ماه‌های اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی در خوزستان با آن مواجه بودیم، جریان آیت‌الله آل شبیر خاقانی بود. ما برای امنیت خرمشهر کارهای مهمی را انجام دادیم. یکی از کارهای مهم این بود که خدمت حضرت امام رسیدیم و جریان آیت‌الله آل شبیر خاقانی را برای امام توضیح دادیم. به امام گفتیم که ایشان خودشان انسان خوبی هستند، مرجع شیعیان اخباری‌اند و چشمان‌شان نیز کم بینا شده است. پسرش که چپی و منافق و وکیل نیز هست، جریان‌ات خلق عرب را هدایت می‌کند و در گوش آقا صحبت می‌کند. ایشان هم بعضی از صحبت‌ها را به عربی تکرار می‌کند و باعث سازمان‌دهی نیروها برای تجزیه خوزستان می‌شود که کار خطرناکی است. من به امام پیشنهاد کردم که اگر اجازه بدهید و صلاح بدانید، ما آیت‌الله شبیر خاقانی را به همراه خانواده و خویشان‌شان در دوره‌های یک ایشان از خرمشهر به قم بیاوریم و در قم تحت الحفظ باشند تا جریان‌ات خوزستان اصلاح شود و احتیاجی نیست که عین پایه و جاهای دیگر در کردستان حوادث بدی به وجود بیاید و اینجا هم مجبور شویم با مردم درگیر شویم. یعنی صورت مسأله را از خرمشهر به قم منتقل کنیم. آن وقت این منطقه را می‌شود آرام کرد. اجازه این کار را ما از امام گرفتیم. بعد از آن به اهواز برگشتیم و با چند نفر از دوستان به خرمشهر رفتیم. تدارکات لازم را هم دیده بودیم. من در آنجا به آیت‌الله شبیر خاقانی گفتم: «می‌خواهم با شما خصوصی صحبت کنم.» گفت: «بفرمایید این‌ها محرم‌اند.» من می‌دانستم چشم ایشان نمی‌کشید، گفتیم و ایستادیم و راجع هستند برای شما محرم‌اند. برای چیزی که من می‌خواهم بگویم نامحرم‌اند. اگر اجازه بفرمایید بیرون بروند و من و شما تنها باشیم. مواردی هست که باید خصوصی خدمت جنابعالی عرض کنم تا هر طور صلاح دیدید، دستور دهید. آقایان با اکراه بیرون رفتند. من به عنوان فرماندار در گوش ایشان گفتم که من خدمت حضرت امام رسیدم و راجع به وقایع خرمشهر توضیح دادم. حضرت امام سلام رساندند و فرمودند که مدتی در قم میزبان شما باشند تا ما منطقه را آرام کنیم. از وجهه و شخصیت شما برای مبارزه علیه انقلاب اسلامی و علیه نظام جمهوری اسلامی ایران استفاده نکنند و خدای نکرده در تداوم این اتفاقات حوادث ناگوارى اتفاق نیفتد که مردم آسیب ببینند. ضمناً توضیح دادم که چون پسر و برادر شما به چپی‌ها گرایش پیدا کرده‌اند و عامل ناآرامی‌ها هستند، باید مراقب آنها باشید. پسر بردارشان آدم زرننگ، باهوش و خیلی تشکیلاتی بود. به شیخ آل شبیر گفتم: پسر بردارت و پسرت مواردی را از قول شما نقل می‌کنند و سعی دارند شما را رو به روی نظام قرار بدهند و مردم عرب را علیه عجم‌ها بسیج کنند. آن‌ها جریان‌های مختلفی را سازمان‌دهی می‌کنند و این به شما آسیب می‌زند. سعی کردم آیت‌الله خاقانی را راضی

کنم که با میل خودش به قم بیاید، یعنی حالتی نباشد که فردا بگویند ما ایشان را به زور بردیم. ایشان راضی شد و ما با رضایت خود آقای آل شبیر خاقانی، خانم و بچه‌های‌شان را سوار یک مینی‌بوس کردیم، پرده‌هایش را کشیدیم و ساعتی که با خودشان قرار گذاشته بودیم، آن‌ها را از خرمشهر به اهواز آوردیم. در اهواز در منزلی ایشان را نگهداری کردیم و به آقای مدنی، تهران و قم هم اطلاع دادیم. به کسانی از جمله حاج احمدآقا و آقای اشرافی، که آن موقع باید اطلاع می‌دادیم، نیز پیام دادیم که یک هواپیما به اهواز بفرستند که ما آنها را با هواپیما به تهران بفرستیم و از تهران به قم بروند.

شب قبل از عزیمت شیخ به قم، آقای مدنی گفت: من می‌خواهم بروم اینها را ببینم. ما خیلی نگران بودیم. من به اتفاق حسین علم‌الهدی، هوشمیان، منصور عجم، سخیراوی، کاظم علم‌الهدی و یکی دو تا از بچه‌های دیگر خوزستان جلسه‌ای تشکیل دادیم و نگران بودیم که اگر مدنی برود و جای‌شان را ی یاد بگیرد، ممکن است خیابانی نکرده شب آنها را بکشد و بعد خونشان کردن ما بیفتد و گرفتار بشویم. قرار بر این شد تا کاری کنیم که او منصرف شود. آقای مدنی، به همراه علی حجتی کرمانی و آقای قدیمی ماهانی، که در استانداری با او کار می‌کرد، اصرار عجیبی داشتند که ما باید ایشان را ببینیم. بالاخره ما با مشورتی که کرده بودیم، تمهیدی به کار بردیم و گفتیم جای دیگری هم آماده کنند تا به محض اینکه آقای مدنی آمد و ایشان را ملاقات کرد و بیرون رفت، ما آنها را جا به جا کنیم. همین کار را هم کردیم. آقای مدنی آمد و بعد از سلام و علیکی سرد، با الفاظ رکبک و توهین‌آمیز با آقای شبیر خاقانی برخورد کرد. از جمله گفت تو خجالت نمی‌کنی مردم را به کشتن می‌دهی؟ بلاهت از سر و روی تو می‌بارد. تو اصلاً کی هستی که مقلد داشته باشی؟ تو را باید دادگاهی و اعدام کنند تا مملکت آرام بشود. این چه وضعی است؟ بعد که صحبت‌هایش را با خشونت و با قدرت بیان کرد، با یک حالت نشاطی که آقای شبیر خاقانی و خانواده‌اش را در دست دارد، از آنجا رفت. البته مدنی با آیت‌الله آل شبیر خاقانی در یک اتاق صحبت کرد و خانواده‌اش در اتاق دیگر بودند و حرف‌های او را می‌شنیدند. محافظ و نگهبان هم به اندازه کافی گذاشته بودیم. آقای مدنی و علی حجتی که رفتند، بچه‌ها جای آقای خاقانی را عوض کردند و او را به جای دیگر بردند. پیش‌بینی ما درست بود. حدوداً دو ساعت و نیم بعد به همین خانه حمله شد. به آنجا ریختند و تارننگ انداختند و به تیربار و رگبار بستند، ولی دیگر هیچ‌کس در خانه نبود. فردا هواپیما آمد و ما آنها را سوار هواپیما کردیم و به تهران فرستادیم. بعد از تهران هم آنها را با هلی‌کوپتر به قم بردیم و تا زمانی که آقای آل شبیر زنده بود همان جا در قم بودند که به این شکل جان‌شان را نجات دادیم. در واقع اگر با پسرش مانده بود، حتماً با توطئه مجاهدین خلق کشته می‌شد و خوش به گردن جمهوری اسلامی می‌افتاد و خیلی مشکلات ایجاد می‌شد.